

مقاله مروری

DOR: 20.1001.1.20080360.1401.15.60.3.5

خویشاوندی شعر و فلسفه در قرن بیستم

محمود فتوحی رودممعجنی*

(دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۴ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۷)

چکیده

فلسفه و شعر اگرچه همواره از قلمروهای پرتطرفدار معرفت بشری بوده‌اند، اما میان آن دو ستیز و ناسازگاری دیرینه‌ای در جریان بوده است. این جستار در پی آن است تا نشان دهد که نسبت فلسفه و شعر از قرن بیستم به این سو از دشمنی به جانب خویشاوندی گراییده است؛ هر چه به روزگار کنونی نزدیک‌تر می‌شویم فیلسوفان - به‌ویژه در فلسفه قاره‌ای - از نگاه ستیزه‌جویانه افلاطون‌گرا به شعر فاصله می‌گیرند و به خویشاوندی شعر و فلسفه بیشتر توجه دارند. بر پایه این خویشاوندی، مقاله چهار شباهت میان دو قلمرو شعر و فلسفه را مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که دگرگونی نگاه به منسابات شعر و فلسفه، نتیجه تغییر نگرش معرفت‌شناختی به شعر بوده است.

واژه‌های کلیدی: فلسفه، شعر، معرفت، حقیقت.

۱. استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

۱. سرشت فلسفه و شعر

فلسفه را گاهی براساس «روش آن» تعریف می‌کنند به این تعبیر که فلسفه دانشی است که روش آن بر استدلال محض استوار است. گاه هم در تعریف فلسفه بر موضوع آن تأکید می‌ورزند، و آن را تلاشی برای توصیف عام کلیت هستی می‌دانند برای یافتن پاسخ سؤالات بزرگ دربارهٔ انگاره‌های هستی (Moore, 1953: 1-2). بر این دو رویکرد در تعریف فلسفه نقدهایی وارد کرده‌اند. (نک. اورگارد و دیگران، ۲۰۱۳).

کریستین وولف^۱ در پیش‌گفتار کتاب *منطق آلمانی* (بند ۱) در تعریف فلسفه نوشته است: «فلسفه علم به همهٔ ممکنات است، همراه با نحوه و دلیل امکان آن‌ها» (نقل از Hettche & Dyck, 2019). آلن بدیو، فیلسوف معاصر فرانسوی هم در تعریفی مشابه می‌گوید: «فلسفه وضعیتی از تفکر است که در آن گزارهٔ "این‌ها حقیقت‌ها هستند" همراه با امکان‌پذیری آن‌ها تشریح می‌شود» (Badiou, 1999: 141).

فیلسوفان معاصر کار فلسفه را از «یافتن حقیقت» فراتر می‌دانند و می‌گویند فلسفه کارش مطالعهٔ «رویهٔ ایجاد یا آشکارسازی حقیقت» است؛ در شکلی دیگر به گفتهٔ آلن بدیو فلسفه با شرط‌هایی تعریف می‌شود که رویه‌های ایجاد حقیقت یا رویه‌های عام هستند.

فلسفه در گذشته ماهیت امور را در تمام پیکره‌های دانش به پرسش می‌گرفت. اگر میراث فارابی، ابن سینا و خواجه نصیر و ملا صدرا را بنگرید خواهید دید که آن‌ها در ادامهٔ سنت فلسفی یونانی در همهٔ شاخه‌های دانش از طبیعیات ریاضیات، نجوم و طب و فیزیک و شعر تا ماوراءالطبیعه و الهیات پرسش طرح می‌کردند.

امروز فلسفه به یک دانش تخصصی در نظام دانشگاهی بدل شده است موضوعش محدود شده به مطالعهٔ ماهیت دانش، عقیده، اخلاق، دین، فلسفهٔ علم، سیاست،

زیباشناسی، زبان، ذهن و مانند آن. به دیگر سخن فلسفه دانشگاهی امروز موضوع خود را مطالعه نظام‌مند پرسش‌های کلی و اساسی در باره وجود، دانش، ارزش‌ها، ذهن، زبان و خرد تعریف می‌کند.

اما شعر را بنا بر مشهور «کلام مُخَيَّل» دانسته‌اند. این تعریف قول شعری (سروده) است و نه تعریف فرایند ساختن شعر یا فعلِ سرودن. حال آن که فلسفه را براساس «عمل فلسفیدن» تعریف می‌کنند نه بر پایه روش این دانش یا فرآورده آن. کلام مخیل در تعریف شعر چنان است که در تعریف فلسفه بگوییم «کلام مستدل»؛ استدلال در فلسفه و تخیل در شعر هر دو روش اندیشیدن هستند، اما ماهیتِ فعلِ فلسفیدن و فعلِ سرودن تنها براساس روش آن‌ها کافی نیست.

با توجه به این مقدمه، عمل شعری (سرودن) کوششی است برای «ادراک حقیقت» و موضوعش می‌تواند انگاره‌های هستی و پرسش‌های بزرگ باشد. عمل شعری حتی خود شکلی از رویه ایجاد حقیقت هم هست؛ رویه‌ای که به آفریدن حقیقت‌هایی هم می‌انجامد (نک. آراء آلن بدیو). شاعران هم مثل فیلسوفان درباره وجود، اخلاق، آگاهی، خرد، زبان، دانش، ذهن و خیال تأملات فراوان دارند و حقایقی را در این باره آشکار می‌کنند یا بر می‌سازند.

شعر در تاریخ بشر مقدم بر فلسفه است. قرن‌ها پیش از آن‌که افلاطون شاعران را از زیباشهر فلسفی خود بیرون براند این شکل از اندیشیدن به هستی و پرسش از هستی، وجود داشته است. بشر نخستین افکارش درباره شکار، کارهای روزانه، عشق، پرستش، سرگذشت‌ها، مرگ و تجارب معنوی و دینی را در قالب شعر و آواز شفاهی باز

می‌گفته است. شعر شکلی از اندیشیدن در مواجهه با واقعیت است. ساختن امر بدیع است با کلمات.

در ماجراهایی که میان شعر و فلسفه رفته است از خلال آرای متفکران و شاعران سه گونه نسبت میان این دو شیوه از اندیشیدن (تخیلی / استدلالی) می‌توان یافت: استقلال، دشمنی، خویشاوندی.

بسیاری بر این باورند که دو اقلیم شعر و فلسفه کاملاً از هم جدایند و میان آن دو نسبتی نیست نه به لحاظ روش و نه به لحاظ غرض. هر کدام مستقل از دیگری کار خود را می‌کند. این دو از حیث موضوع، روش، مواجهه با واقعیت و نسبتشان با حقیقت هر کدام اقلیمی مستقل است و نسبت و شباهتی با هم ندارند. فیلسوفان زیادی هستند که هیچ عنایتی به شعر ندارند و شاعرانی هم هستند که در کارشان هیچ نسبتی با فلسفه و پرسش‌های فلسفی نمی‌توان یافت.

اما برخی بر این باورند که فلسفه و شعر، دو روش متضادند در مواجهه با واقعیت و ادراک حقیقت؛ چنان که یکی نقیض دیگری است. آن‌ها شعر را فاقد ارزش معرفتی می‌شمارند، زیرا مبتنی بر دروغ است و دانش دقیق و معتبری از آن حاصل نمی‌شود. معرفت شعری را کاذب می‌دانند و فاقد ارزش صدق. این مواجهه، ادامه رویکرد افلاطون‌گرا به شعر است. افلاطون می‌گفت شعر اسیر فرمانروایی اروس یا میل است و از این رو گمراه‌کننده است؛ و حضور شاعران در شهر زیبای فلسفی مجاز نیست. او شعر را دشمن اصلی فلسفه قلمداد کرد. از آن زمان بسیاری بر این باور بوده‌اند که شعر در برابر فلسفه ایستاده است. اگر بهترین شعر، دروغ‌ترین شعر باشد؛ دیگر شعر ادعای جست‌وجوی حقیقت نمی‌تواند بکند. فلسفه در تکاپوی یافتن حقیقت است و از طریق سازوکار اندیشیدن منطقی و استدلالی به سوی حقیقت گام بر می‌دارد؛ مقدمات فلسفه،

تصدیقات یقینی است در حالی که مقدمات شعر تصورات خیالی و قیاسات شعری است. بر این اساس مخالفان شعر تفکر منطقی فیلسوف را در تقابل با اندیشه تخیلی-محاکاتی شاعرانه قرار می‌دادند و شعر و فلسفه را متضاد و دشمن یکدیگر قلمداد می‌کردند.

جریان ستیز شعر و فلسفه در ایران هواداران بسیار داشته و دارد. تاریخ ادبیات فارسی پر است از تخطئه فلسفه و ذم عقل و منطق و فلسفیدن. در میان بسیاری از شاعران فارسی به‌ویژه شاعران عارف پایگاه‌ستیز با فلسفه بسیار قوی بود. تقریباً بیشینه شاعران عارف فارسی به فیلسوفان و خرد یونانی می‌تاختند.^۲

دشمنایگی شعر و فلسفه در دنیای اسلام دو عامل داشت؛ یکی از مجادلات دو مکتب فکری اشعری و معتزلی برمی‌خاست؛ اختلاف آن دو مکتب بر سر شیوه شناخت حقیقت بود؛ اشعریان راه شناخت حق را در نقل و تعبد می‌جستند و کوشش عقلی را برای شناخت مفاهیم اعتقادی و الهیاتی ناکارآمد می‌دانستند. آن‌ها معتزلیان را به جهت تکیه بر عقل و منطق و اتخاذ تفکر استدلالی از یونانیان به بی‌دینی متهم می‌کردند. در برابر ایشان، معتزلیان می‌گفتند فهم درست منقولات دینی تنها با برهان و تأملات عقلی ممکن است.

آثار سنایی، خاقانی، عطار، مولانا و بسیاری از عارفان شاعر پر است از تخاصم با عقل و فلسفه. این شاعران غالباً هم اعتقادات اشعری داشتند و هم گرایش صوفیانه؛ از این رو با عصبیت به نفی فلسفه و مذهب یونان برخاستند.

طریق شهود صوفیانه در برابر روش استدلال و برهان عقلی فیلسوفان است؛ الهیات خردستیز اشاعره زمینه غیراستدلالی مناسبی برای رشد اسلوب شاعرانه فراهم می‌کرد؛ و

به همین دلیل بود که صوفیان با آن‌که در طریق شناخت، بر مشرب اشراقی و شهودگرایانه افلاطونی می‌رفتند، اما برخلاف افلاطون سخت وابسته و دلبسته شعر و شاعری بودند.

دشمنی با فلسفه و عقل که به یک سنت پایدار در سپهر دینی، عرفانی و ادبی ایران بدل شده بود تا روزگار معاصر استمرار داشت. صوفیان از سویی و فقیهان و محدثین اخباری از سویی دیگر با روش فلسفی میانه خوبی نداشتند. در ادبیات و شعر هم نفی عقل و فلسفیدن به یک سنت مسلط و پایدار بدل شده بود که رسوبات آن را تا امروز در شعر فارسی همچنان می‌یابیم.

در قرن هجدهم هیجانات صنعتی شدن سبب شد که نگرش بدبینانه‌ای به شعر و ادبیات پدیدار شود؛ علم‌گرایان می‌گفتند علم و عقلانیتی که آغازگر عصر جدید است زنگ پایان حماقت و شعبده بازی با زبان را به صدا درآورده است. آن‌ها هر گونه پیوندی میان شعر با عقلانیت نوین را نفی و طرد می‌کردند.

۲. خویشاوندی شعر و فلسفه

اگر افلاطون شعر را دشمن اصلی لوگوس در شهر فلسفی خود می‌دانست و شاعران را از کالپولیس^۳ یعنی مدینه فاضله خودش بیرون می‌راند، بر خلاف او شاگردش ارسطو (ف ۳۳۵ پیش از میلاد) به فن شاعری توجه ویژه داشت و «در باب هنر شاعری»^۴ کتاب مؤثر و ماندگاری نوشت. نظریات او در باب شعر، قرن‌ها در گفتمان فلسفه مشائی بسط و گسترش می‌یافت.

آری شعر صناعت است، در لغت یونانی به آن فن شاعری یا پویسیس^۵ گویند؛ یعنی فعلی که با آن چیزی به وجود آید که پیش از آن نبوده است. شاعر، چیزی

می‌آفریند، پس فنّ شاعری از جنسِ صنّع است. این دیدگاه که شعر از سنخِ آفریدن است در قرن بیستم به کانون بحث‌های فلسفی درآمد و سبب شد تا فلسفه با شعر از در آشتی درآید و پایه‌های نظری دشمنایی دیرین میان شعر و فلسفه به سستی گراید. علت این آشتی آن بود که فلسفه، پرسش‌های بنیادین در باب دانش، ذهن، زبان و خودآگاه درافکنده بود و شعر با این مفاهیم پیوند دیرینه داشت. از سوی دیگر دانش روان‌شناسی، مناسبات میان ناخودآگاه و ادراک هنری را می‌کاوید و جامعه‌شناسی از ماهیت اجتماعی و سیاسی زبان و سخن می‌پرسید؛ فیلسوف جهان جدید در این هنگامهٔ پر سؤال نمی‌توانست به سادگی از کنار شعر بگذرد و آن را در بوتۀ آزمون عصر پرسشگری نیازماید.

فردریش ویلیام نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰ م) فیلسوف آلمانی که با لقب شاعر هم شهرت دارد سبکی از نوشتار را ابداع کرد که با ترکیبی از فلسفه و شعر مرزبندی فلسفه و شعر را به چالش می‌کشد. در نزاع دیرین شعر و فلسفه نیچه جانب هیچ‌کدام را نمی‌گیرد، بلکه در کتاب چنین گفت زردشت، هم شعر را از اعتبار می‌اندازد هم فلسفه را. سبک نیچه را براندازانه توصیف کرده‌اند. او تردید داشت که روش فلسفی - یعنی روشی که بنیادش بر شناخت صدق و کذب است - درست‌ترین یا مؤثرترین راه شناخت باشد. نسبت به ارزش شعر نیز شک داشت. نگرش منفی نیچه به شعر و فلسفه به او این امکان را داد تا روشی ترکیبی را به کار گیرد در این روش او نقاط قوت شعر و فلسفه را به کار گرفت. روش نیچه نه با معیارهای زیباشناختی شاعران سازگاری دارد و نه با معیارهای صدق اکثر فیلسوفان تحلیلی دقیق معرفت‌شناختی. نیچه اما هم‌زمان در

منطقه‌ای میان دو اقلیم شعر و فلسفه اقامت گزید و رویه‌ای ایجاد کرد که خویشاوندی آن‌ها را ارتقا داد (Fishman, 2013).

مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۵) در اثر آشنایی با اشعار هلدِرلین شاعر آلمانی، به‌طور فزاینده‌ای به شعر می‌اندیشد که سبب چرخشی در زبان فلسفی او می‌شود و نوشتارش به سوی سبک شاعرانه می‌گراید. او در مرحله دوم حیات فلسفی خود، نقش مهمی برای شاعران تعریف می‌کند؛ چندان که مقام شعر را از فلسفه فراتر می‌برد. می‌گوید ما در چنگال تفکر تکنولوژیک گرفتاریم و این تفکر زبانی محاسبه‌گر دارد؛ زبان فلسفه (مابعدالطبیعه) هم درنهایت چونان تفکر تکنولوژیک و محاسبه‌گر، قادر نیست حقیقت هستی را چنان که هست آشکار کند. زبان فلسفه برای پرده برداشتن از حقیقت وجود ناکافی است.

آنچه برای اندیشیدن درباره هستی، و برای آشکار شدن اساس وجود لازم است گونه متفاوتی از زبان فلسفی است. زبانی است با خصلت‌های شاعرانه که شبیه یک اقلیم است و می‌توان در آن سکونت کرد. هایدگر نمی‌خواهد با این زبان، هستی را فراتر از قلمرو فلسفه بکشانند چنان که تنها شعر به آن دسترس داشته باشد، اما او معتقد است که برخی از شاعران، مانند هلدِرلین آلمانی، ما را قادر می‌سازند تا از جنبه‌های اسرارآمیز هستی نگاهی برابیم. قصد هایدگر این است که ثابت کند آن نوع فلسفه‌ای که برای آشکار شدن اسرار هستی به کار می‌آید، خود شعر است. به همین دلیل برای آشکار کردن وجود، یعنی شناخت بهتر هستی، به زبان شاعران ارجاع می‌دهد. تنها در اقلیم زبان شاعرانه است که هستی افق‌های خود را به روی انسان می‌گشاید.

لودویک ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱) فیلسوف اتریشی - بریتانیایی سرشناس، از باورمندان به خویشاوندی شعر و فلسفه است؛ در سال ۱۹۱۹ میلادی وقتی رساله

پرمناقشه منطقی - فلسفی *تراکتاتوس* را برای انتشار به مجله ادبی مشعل^۶ فرستاد در نامه به سردبیر مجله نوشت که «این اثر کاملاً فلسفی و در عین حال ادبی است» (مقدمه *تراکتاتوس*). او در کتاب فرهنگ و ارزش (یادداشت سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ میلادی) نوشت: «فکر می‌کنم فشرده نگرش خود را درباره فلسفه چنین گفته‌ام که فلسفه، واقعاً باید فقط چونان تصنیف شاعرانه نوشته شود» (Wittgenstein, 1984: 24). اد سایمون (۲۰۲۱ م) در مقاله «همه چیز، همین جهان است، مدعا این است» این سخن ویتگنشتاین را برجسته کرد و نوشت «من هم سو با نیت مؤلف می‌خواهم ادعا کنم که رساله [*تراکتاتوس*]، بیش از آن که بزرگ‌ترین اثر فلسفی قرن بیستم باشد، یکی از بی‌نقص‌ترین کتاب‌های شعر مدرن است که در صد سال گذشته نوشته شده است». سایمون در باره رساله منطقی *تراکتاتوس* با قاطعیت معتقد است که «این کتاب، یک استدلال نیست، یک نوع مراقبه است، کتاب شعری است که هست تا فلسفه نباشد». او حتی می‌گوید ویتگنشتاین در این رساله، منطق را به مرزهای علم عروض رسانده است. بی‌معنایی، ابهام، تخیلی بودن، بیان شفاف و بلورین انتزاعیات، از ویژگی‌های سبک شاعرانه ویتگنشتاین در *تراکتاتوس* است. در باب خویشاوندی شعر و فلسفه در آثار ویتگنشتاین فراوان نوشته‌اند؛ از جمله خانم مارجوریه پرلاف در مقاله «نوشتار فلسفی به مثابه شعر»^۷ (۲۰۱۱ م) جایگاه فرم ادبی در کار ویتگنشتاین را به بحث می‌گذرد.

در آغاز قرن بیست و یکم، آلن بدیو^۸، فیلسوف چپ‌گرای فرانسوی، نسبت شعر و فلسفه را به شکلی دیگر مطرح کرد. شعر برای بدیو یکی از شرط‌های چهارگانه وجود انسان است. او قصد توصیف شعر را ندارد، بلکه می‌خواهد شعر را چونان یک رویه آشکارسازی وجود توضیح دهد؛ شعر از نظر او چونان رویه‌ای است که می‌تواند

حقایق را ایجاد کند. مفهوم «شرط‌های وجود انسان» حاکی از فاصله‌گیری نگاه بدیو از فیلسوفان ساختارشکن است؛ او به شرایط سازنده حقیقت در سایه وجود انسان می‌پردازد و می‌گوید ساختارشکن‌ها «سوفیست» هستند.

لازم است نخست شرط‌های چهارگانه حقیقت از دید آلن بدیو را بدانیم. او می‌گوید: کار فلسفه اصیل، واریسی چهار رویه حقیقت است. این چهار رویه (سیاست، شعر، ریاضیات، عشق)، چهار شرط وجود انسانیت هستند؛ انسانیت چیزی است که حمایت از فرایند کلی وجود یا حقیقت را تدارک می‌بیند. فلسفه از دید آلن بدیو، پرسش از امکان‌پذیری این چهار شرط در روند پدیدارسازی حقیقت است (Badiou, 2008: 184). بدیو فلسفه را در مواجهه با چهار رویه ایجاد حقیقت، فلسفه را تقلیدی از ریاضیات، شعریات و عشقیات می‌داند. می‌گوید: «فلسفه چونان یک داستان علمی از ریاضیات تقلید می‌کند. چونان یک داستان هنری، از شعر تقلید می‌کند. و چونان یک عمل نیرومند، مانند عشق بدون موضوع است» (ibid: 23). فلسفه میلی نیرومند است به پدیدارسازی حقیقت، چنان که عشق نیز میل نیرومندی است به ایجاد حقیقت. فلسفه اصیل نباید با هیچ یک از این چهار شرط وجودی در آمیزد؛ اگر به آغوش یکی از آن‌ها درخزد و خود را به یکی از آن‌ها «بخیه زند» دیگر نمی‌تواند در باره امکان‌پذیری روند حقیقت‌سازی آن‌ها بیندیشد چون خود بخشی از آن‌ها می‌شود (ibid: 184).

نیکولاس گو، فیلسوف زنده فرانسوی، خویشاوندی شعر و فلسفه را تا آنجا می‌داند که فیلسوف و شاعر به جای یکدیگر می‌نشینند. او در کتاب چشمه‌های سکوت^۹ می‌نویسد: «اگر فیلسوف جوای حقیقت است، شاعر هم در همان کار است، یک متفکر می‌تواند چونان فیلسوف آغاز کند اما شاعر شود و بالعکس. اما [در این

جابه‌جایی] او الزاماً رابطه‌اش را با زبان و واقعیت تغییر خواهد داد» (Aotsiuqc, 2013: 2).

همراهی شعر و فلسفه زمینه‌های حاصلخیزی را فراهم می‌آورد که در آن بسیاری از ابعاد پیچیده تجربه بشری مجال آشکار شدن را می‌یابد. امروز دیگر تنها سخن از بازتاب نظریات فلسفی در شعر نیست؛ فلسفه معاصر آنگاه که با تأمل در تاریخ شعر و فرهنگ نگرین است به وضوح دریافت که فرم‌های ادبی جنبه‌های اساسی تجارب بشری را دستخوش تغییر کرده است، از اخلاق و فرهنگ، سیاست و شیوه زیست گرفته تا متافیزیک، معنای زندگی، مفاهیم روان‌شناختی، به‌ویژه مسائل مربوط به ذهن و زبان در قرن بیستم همه تحت تأثیر فرم‌های ادبی و شکل تفکر شاعرانه بوده‌اند به‌ویژه در فلسفه قاره‌ای اسلوب شاعرانه بسیار نیرومند است.

گسترش فزاینده پژوهش‌ها درباره نسبت میان فلسفه و شعر از میانه قرن بیستم به این سو، حکایت از رشد خویشاوندی این دو قلمرو دارد؛ طنین تفکر شاعرانه در فلسفه بیشتر شده است و فیلسوفان نه تنها به شعر به دیده تردید در کسب معرفت نمی‌نگرند، بلکه آن را یک کنش معرفتی بنیادی در مواجهه با وجود می‌دانند و چونان یک فعالیت جدی و کارآمد در زیست فکری و فرهنگی - اجتماعی انسان به آن می‌نگرند. نمونه‌هایی از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در باب شعر و فلسفه که گواه این مدعا تواند بود از این قرارند:

یکی از پژوهش‌های تطبیق در شعر و فلسفه کتابی است با نام شعر متفکر: رویکردهای فلسفی به شعر فرانسه قرن نوزدهم.^{۱۰} این کتاب تلاقیگاه فلسفه و شعر فرانسوی در قرن نوزدهم است؛ حدود دوازده مقاله تطبیقی با رویکردهای مختلف

فلسفی شعر فرانسوی را به خوانش گرفته‌اند. در مقاله نخست کاپلان تلاقیگاه‌های اندیشه بودلر با کی یرکگور را در زمینه‌های مبانی فلسفی، الهیاتی و اخلاقی تحلیل می‌کند. مقاله دوم، شعر بودلر را در پیوند با ایده‌آلیسم آلمانی و اندیشه فیلیپ لاکو - لاباترته فیلسوف فرانسوی می‌خواند و با خوانش شعر میان فلسفه قرن نوزدهم و بیستم پل می‌زند؛ شعر بودلر را به فلسفه موتنتی و روسو پیوند می‌دهد. در این مجموعه دو شاعر فرانسوی، بیش از دیگران مورد توجه فیلسوفان بوده‌اند: شارل بودلر و استفان مالارمه.^{۱۱}

ویراستار در مقدمه می‌نویسد که نویسندگان مقالات این کتاب با انواع ذره‌بین‌های نظری به دنبال ایجاد همگرایی بین تفکر شاعرانه و فلسفی هستند؛ به دنبال استوار ساختن پیوند میان دو شیوه خلق معنا از تجربه زیسته. وجه مشترک مقالات این مجموعه، تلاش برای بیان این است که با خوانش اشعار خاص بر مبنای رویکردهای متفکران گوناگون در سنت فرانسوی و فراتر از آن چگونگی یافتن و صورت‌بندی تلاقیگاه‌های شعر و فلسفه را به خوانندگان نشان دهند.

کتاب دیگری با عنوان *والاس/استیونز: شعر فلسفه و زبان مجازی*^{۱۲} جلد سیزدهم از مجموعه‌ای بزرگ است که درباره فلسفه زبان و زبان‌شناسی منتشر شده است. این مجلد حاوی مقالات ارزنده‌ای در باب خویشاوندی فلسفه و شعر است؛ ازجمله مقاله «خویشاوندی شعر و فلسفه»^{۱۳} (صص ۴۷-۶۰)؛ نوشته کارل فردریش کیه‌سو که همسویی و خویشاوندی شعر استیونز و فلسفه پاول ویس را به بحث گذاشته است.

کتاب دیگری با نام *از فلسفه تا شعر: مطالعه‌ی تی‌الیوت از دانش و تجربه* (۲۰۰۱ م)^{۱۴} چنان که از نامش پیداست اندیشه‌های این شاعر آمریکایی را درباره دو موضوع مهم فلسفی بررسی می‌کند.

کتاب نابخردی شاعرانه فیلسوفان^{۱۵} به زبان فرانسوی (۲۰۱۰ م) نوشته کریستیان دومیه که به زبان عربی با عنوان «جنوح الفلاسفة الشعری» (۲۰۱۳ م) ترجمه شده است.

آخرین کتاب که سه سال پیش منتشر شده، مجموعه یازده مقاله است با عنوان فیلسوفان و شاعرانشان: واکنش‌هایی به چرخش شاعرانه در فلسفه از زمان کانت^{۱۶}. این کتاب به شعراندیشی فیلسوفان آلمانی توجه نشان می‌دهد و نسبت زبان شاعرانه را با فلسفه طرح می‌کند. مقدمه ویراستاران با عنوان «شعریدن و اندیشیدن» اساساً با طرح نگرش هایدگری فضا را برای بررسی مناسبات دو اقلیم آماده می‌کند. مقاله اول با عنوان، «سرشت شاعرانه نوشتار فلسفی» جدالی بر سر مکاتبات شیلر شاعر و فیخته فیلسوف طرح می‌کند؛ هنر رمانتیک هگل و ناتمام ماندن کلماتش، شاعرانگی نوشتار نیچه در دو مقاله، آراء هایدگر در باب هلدلرلین از موضوعات مقالات دیگر است. مقاله نهم «آموختن از شعر: فلسفه و شعر تی اس الیوت»، به ستیز دیرین فلسفه و شعر بر می‌گردد و مسئله صدق در شعر الیوت را بازخوانی می‌کند و می‌گوید که بر خلاف نظر افلاطون، شاعر - در اینجا الیوت - فریب نمی‌دهد، بلکه حقیقتی را ورای صدق ایجاد می‌کند.

از این دست پژوهش‌ها پیرامون شعر و فلسفه از اواخر قرن بیستم به سوی قرن بیست و یک، رو به فزونی گذاشته است. گویی هرچه به روزگار ما پیش می‌آیم شعر به‌منزله یک اقلیم معرفتی بیشتر و بیشتر توجه فیلسوفان را به خود جلب کرده است. اکنون می‌توان از گفتمانی سخن گفت ذیل نام «شعر فلسفی» یا «فلسفه شاعرانه». این شکل از سخن نه شعر است و نه فلسفه؛ ولی هم شعر است و هم فلسفه. در زبان

فارسی به آن «فلسفِ شعر»^{۱۷} می‌توان گفت. در زبان فرانسوی برای این مفهوم اصطلاح *poesophique* را جان کلود پینسون در کتاب *شعر و فلسفه* (1997: 15) مطرح کرد.^{۱۸} تبار این نوشتار ترکیبی را به دوگانه هلدِرلین - هایدگر می‌رسانند. البته پیش از آن نیچه نوشتار شاعرانه فلسفی ویژه خود را ابداع کرده بود.

باری، اندیشمندان اصطلاح‌های دوگانی مختلفی از ترکیب شعر + فلسفه یا شاعر + فیلسوف ساخته‌اند. ژاک دریدا از ترکیب فیلسوف و شاعر اصطلاح فیلساعر^{۱۹} را ساخت. این اصطلاح‌سازی مثل لولای در است؛ یعنی دو واژه مثل دو لنگه لولا با هم چفت و بست می‌شود. مایکل دو گی اصطلاح «شاعِلسوف»^{۲۰} را طرح کرد که به نظر می‌رسد دو واژه را جابه‌جا کرده و همان معنای دریدا را تکرار کرده؛ همه اصطلاح‌های لولایی مشابه مثل فلسفِ شعر^{۲۱} و شعرِ سَفِه^{۲۲} بر شکل واحدی از سخن دلالت دارند (Strebreh & Enosl, 2017: 37).

این دوگانه حکایت از اعتراف فیلسوفان به وجود قلمرو سومی دارد که در آن فلسفه و شعر با یکدیگر کار می‌کنند. اما شکل‌گیری این قلمرو سوم مستلزم تداوم گفت‌وگو میان شعر و فلسفه است و هر گفت‌وگویی دو شرط دارد: یکی گوش سپردن به دیگری و دوم زبان میانجی. تا آنجا که من می‌دانم در زبان فارسی برای تحقق این دو شرط هنوز کار بسیار لازم است.

البته پدیده شعر حکمی - فلسفی در فرهنگ ایرانی سابقه دیرین دارد. در ادبیات فارسی لقب حکیم را به شاعرانی داده‌اند که وارد قلمرو مشترک فلسفه و شعر شده‌اند؛ آن‌ها اندیشه‌های فلسفی را با زندگی پیوند می‌زدند و با بازآفرینی شاعرانه پرسش‌های مرتبط با هستی، انسان، زندگی نیک و... در قلمرو فلسفه، سخن می‌راندند و در جست‌وجوی معنای زندگی طرح‌واره‌های شاعرانه‌ای را پی افکنده‌اند.

در میان ایشان هم حکیم - شاعر وجود دارد و هم شاعر - حکیم. اولی، فیلسوفی است که عمده کارش بر برهان و استدلال دقیق استوار است، اما به شعر هم ورود می‌کند؛ دومی بخش اصلی کارش «عمل سرودن» است اما به اقلیم حکمت هم وارد می‌شود. از این دست شاعر - حکیمان در تاریخ ادبیات فارسی بسیارند و از همین جهت ادبیات نظم و نثر فارسی، سرزمین خویشاوندی شعر و حکمت بوده است.

سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ق) حکیم محاکاتی است. او رسائل تمثیلی خود را بر بنیاد حکایات تخیلی با اسلوبی شاعرانه به نگارش درآورده است. آثار فیلسوفان ایرانی مثل ابن‌سینا،^{۲۳} خیام، خواجه نصیر توسی حاوی تجارب شاعرانه زیادی است. بسیاری از شاعران فارسی نیز از روزگاران قدیم به لقب حکیم شهرت یافته‌اند، حکیم فردوسی توسی، حکیم نظامی، حکیم ناصر خسرو، حکیم انوری، حکیم خاقانی، حکیم سوزنی سمرقندی، حکیم ازرقی هروی.^{۲۴} اگر شاعران مشهوری که گرایش صوفیانه داشتند کم‌تر لقب حکیم گرفته‌اند علت این است که صوفیان در شناخت حقیقت و شیوه زیست برای دانش و عقل و استدلال اعتبار چندانی قائل نبودند. زندگانی نیک در این جهان موضوع جست‌وجوی آن‌ها نبود. تحقیر حکمت از سوی عالم متشرع پرنفوذی مثل امام محمد غزالی جایی برای آشتی میان صوفیان و حکیمان نمی‌گذاشت. امام محمد غزالی حکیم را در کنار شاعر و منجم و فالگیر جزو عالمان علوم غریبه می‌آورد و می‌گفت شرّ این «علمای سوء» از شر شیطان بیشتر است. درباره حکیم می‌گفت: «امروز طبیب و شاعر و منجم را حکیم می‌گویند، تا به حدی که گردانده قرعه را، بر دست زنان روستایی در خیابان‌ها حکیم می‌خوانند» (غزالی، ۵۰۵ ق: احیاء علوم الدین، ۱/ ۶۴).

در عصر صفوی خویشاوندی میان شعر و فلسفه گسترده‌تر و عمیق‌تر از روزگاران پیشین شد. میرفندرسکی فیلسوف مشائی شعر می‌سرود؛ میرداماد دیوان شعر مستقلی فراهم کرد؛ ملاصدرا علاوه بر این که نوشتار فلسفی‌اش را با اسلوب شاعرانه درآمیخته است به شعر شاعران بزرگ به‌ویژه مولوی و عطار فراوان استشهاد جسته و افزون‌بر همه این‌ها خودش نیز شعر می‌سرود؛ دو شاگرد برجسته وی فیاض لاهیجی و فیض کاشانی هم دیوان شعری پرخواننده دارند. قاضی سعید قمی حکیم دیگر آن روزگار دیوان شعر مستقلی دارد.

در فرهنگ عمومی فارسی‌زبانان معاصر، فلسفه و شعر همچنان دو اقلیم ناسازگارند، اما فلسفه‌دانان گاه برای مقاصدی از شعر شاعران مشهور فارسی بهره می‌گیرند؛ و برخی نیز آنگاه که جهان شاعرانه را از منظر فلسفی و معرفتی می‌کاوند در بررسی‌هایشان چندان به شعر و شاعران فارسی توجهی نشان نمی‌دهند. از دهه هفتاد خورشیدی، نظریه ادبی چونان میدان ملاقات ادبیات و فلسفه ظاهر شد و افق تازه‌ای از نگاه فلسفی به زبان و جهان شاعرانه را به روی شاعران و منتقدان ادبی ایرانی گشود؛ با آن که نظریه ادبی در این باب مجال مناسبی را فراهم آورد، اما اهالی فلسفه و معرفت‌شناسی ما هنوز چندان عنایتی به این قلمرو ندارند. خلاصه آن که جدایی اقلیم شعر و فلسفه (و به‌طور کلی علم و دانش) همچنان در ناخودآگاه فرهنگی فارسی‌زبانان پررنگ‌تر است از خویشاوندی آن‌ها.

۳. شباهت‌های شعر و فلسفه

برآیند تحقیقات پژوهشگران ثابت می‌کند که شعر و فلسفه وجوه مشترک و همگرایی عمیقی دارند؛ از آنچه اجمالاً تا اینجا مطرح شد می‌توان چهار وجه مشترک میان این دو اقلیم اشاره کرد:

الف) دو فرایند شناخت

برخی نظریه‌پردازان، شعر را راهی برای دستیابی به معرفت می‌دانند. راهی شبیه به فلسفه. شعر می‌تواند شیوه‌ای دیگر از تجربه‌اندیشگانی بشر باشد غیر از علم، فلسفه، تجربه دینی و.... لایه‌هایی از تجربه و ادراک در بشر وجود دارد که جز در فرایند سرودن و جز با بیان شاعرانه قابل ادراک و بیان نیست. سخن منطقی و برهانی یا نثر خطابی و استدلالی فلسفی برای بیان چنین تجربه‌هایی محدود و نارساست. حصول معرفت و کار فلسفی از طریق عمل شعر هم امکان‌پذیر است. شعر می‌تواند بسط و تعمیق کار فلسفه باشد چنان که شاعران اشراقی در مسیر افلاطونیان رفته‌اند و یا فیلسوفانی که شعر را دستمایه طرح مباحث معرفتی ساخته‌اند. یا چنان که صائب با اسلوب شعری در کار بسط و تعمیق اندیشه‌های ملاصدرا برآمده است. خلاصه آن‌که شعر (کلام مخیل) می‌تواند شکلی از تفلسف و اندیشیدن درباره حقیقت باشد. گاه مرز میان فلسفه و شعر رنگ می‌بازد.

یوس جین بونفوی^{۲۵} شاعر فرانسوی در یک سخنرانی در ایتالیا (۲۰۰۶) گفت که «شعر از قلمرو تفکر مفهومی فراتر می‌رود... و مانند فلسفه، می‌تواند راهی برای شناخت باشد، و شاید حتی همان راهی که در اصل به فلسفه تعلق دارد، شعر در

نهایت باید شیوه‌های دیگری از تجربه بشری را تأیید کند که با هیچ روشی قابل بیان نیست» (Byofenno, 2010).

به این معنا، بونفوی خواهان رد کار فلسفی از مسیر شعر نیست، بلکه می‌گوید عمل اندیشیدن فلسفی با شعر گسترش و ژرفا می‌یابد. او در اثبات محدودیت‌های گفتمان نثر علمی در فلسفه استدلال‌هایی می‌آورد؛ البته می‌گوید که این ایرادات بر فلسفه، احساس شخصی اوست و نه یک قاعده مسلم. بنابراین، شعر به نوع دیگری از فلسفه‌پردازی تبدیل می‌شود، اگرچه بونفوی نمی‌خواهد با تلفیق شعر و فلسفه از ارزش‌های آن دو بکاهد.

ب) دو اقلیم آزاداندیشی

تفکر شاعرانه و فلسفی را نوعی آزادی فکر می‌دانند. نوعی تفکر با زبان اصیل که از بند عادات و مقیدات زبان روزمره آزاد است. همچنان که فیلسوف، آزادانه از مسائل جهان پرسش می‌کند و در ارائه پاسخ به آن آزاد است، شاعر نیز آزادانه جهان مطلوبش را در کلمات می‌سازد. هر دو اقلیم، عرصه آزادی در سخن هستند.

زیبایی آشکار شدن زندگی است بدون مانع؛ زیبایی آن چیزی است که حیات به هنگام آزادی و رهایی خود انجام می‌دهد (Yerington, 1928). اگر زیبایی حاصل کنش‌های آزادانه حیات باشد، شعر زیبا هم حاصل همین آزادی حیات است. اندیشه در شعر با آزادسازی خود از بند زبان، و از رهگذر واسازی قواعد و زنجیرهای زبان، رستاخیزی شورانگیز می‌آفریند. زیبایی‌اش در زدودن عادات، کلیشه‌های خشک و مناسبات بی‌روح است. شعر به فراسوی محدودیت‌های ادراک و بیان در حرکت است، به سوی برساختن آزادانه محال‌ها و ناممکن‌ها در یک جهان آزاد تخیلی.

فلسفه نیز قلمرو آزادی اندیشه است؛ تأمل و پرسش آزاد از هر چیزی با هر ماهیتی. این گونه است که شعر و فلسفه دو اقلیم آزادند: دو اقلیم آزادی. ژان پل سارتر در سراسر کتاب *ادبیات چیست؟* ایده آزادی و ادبیات (آزادی با نوشتن و خواندن) را طرح می‌کند. می‌گوید: «شیئی ادبی از آزادی بشری سرچشمه می‌گیرد» (سارتر، ۱۹۴۷م: ۸۴) و نوشتن پاسخی به تقاضا برای آزادی است. نویسنده از خواننده آزادی را طلب می‌کند (همان: ۹۲).

شعر از آن رو که سرشتی خیالین دارد یک فضای تخیلی است که در آن می‌توان به هر گونه امر محالی اندیشید و آن را آفرید. محیی الدین عربی قدرت محال آفرینی قوه خیال آدمی را چنین تعبیر کرده است: «می‌گویی خداوند بر خلق محال قادر نیست؛ حال آن که تو در وجود خود شاهد قدرت خیال در خلق محال هستی» (ابن العربی، ۶۳۸ ق: ۳/۶۰۳).

زبان استعاری ظرفیتی فراهم می‌کنند تا ما به سوی قلمروی فراتر از تفکر مفهومی برویم؛ تفکر استعاری هم مجال آزادی برای بیان امور به شیوه نمادین را آماده می‌کند و هم مجال آزادی اندیشیدن و خلق آزادانه معنی برای خواننده. در قلمرو زبان استعاری خواننده نیز می‌تواند با تأویل آزاد قلمروهای فراتری از متن شعر بسازد. متن هم عرصه آزادی آفریدن است و هم عرصه آزادی خواندن.

ج) دو میدان سخن‌پردازی

سومین شباهت فلسفه و شعر در این است که این هر دو نوع سخن، نیرو و هویت خود را از «چگونه گفتن» می‌گیرند و نه از «چه گفتن» (Perloff, 2011)؛ فلسفه آنگاه که سبک سخن در آن نقش عمده بازی کند به شعر نزدیک شده است. هویت شعر نیز

با اسلوب بیان و شکل سخن آشکار می‌شود. خانم پرلاف نظریه بازی زبانی ویتگنشتاین را با بازی زبانی شاعر همسان می‌داند. وقتی فیلسوف در باب وجود سخن می‌گوید اگر بگوید: بیایید فرض کنیم که چیزی در این اتاق وجود ندارد، ممکن است یک کودک به این جمله بخندد. بسیاری از گزاره‌های [این چینی] ویتگنشتاین بی‌معنایند و به طنز، معما یا قصه شباهت دارند؛ این شکل از سخنان در فرایند یک «بازی زبانی» پدیدار می‌شوند همان بازی که ویتگنشتاین طرح کرده است؛ در همه این بازی‌های زبانی متنوع، نوعی رفتار شاعرانه نهفته است (همان).

فیلسوفان تحلیلی بر آنند که فلسفه دانشی است که به پیراستن زبان می‌پردازد؛ از آغاز قرن بیستم برتراند راسل و ویتگنشتاین برای فلسفیدن محض به جست‌وجوی زبان ایدئال فلسفی برآمدند؛ زبانی منطقی و ریاضیاتی که خالی از ابهام‌های انباشته از فرهنگ و تاریخ باشد. شاعران هم در جست‌وجوی زبانی آرمانی هستند؛ مولانا و بیدل دهلوی به جست‌وجوی زبان آرمانی برای بیان شهود شعری خود بودند؛ زبان روزمره و زبان رسمی قادر به تعبیر ادراکات و عواطف شاعر نیست.^{۲۶} از دید مولانا زبان، غبار است و نارسا؛ بیدل نیز این زبان را رسوا، افسونگر، و مغرور می‌نامد.

شکل سخن و چگونه گفتن برای شعر همان اندازه هویت‌بخش است که برای فلسفه. فیلسوف بدون چنگ یازیدن به اسلوب مقتدرانه بیان قادر نیست سخن خود را معتبر و مستدل بسازد؛ شاعر نیز بدون اسلوب بیان نیرومند راه به جایی نمی‌برد.

(د) دو رویه پدیدارسازی وجود

هایدگر در کتاب سرود «یادآوری» هلدِرلین^{۲۷} (۱۹۴۲ م) در کنار اندیشیدن thinking که یک فرایند فلسفی است، شیوه دیگری از شناختن و شناساندن هستی را طرح

می‌کند که شاعرانه است و آن را poetizing می‌نامد؛ این اصطلاح و مشتقاتش مفهوم کلیدی هایدگر در کتاب فوق است. در فارسی می‌توان این مفهوم را سراییدن (یا شعراندن) ترجمه کرد. سراییدن هستی در واقع به ظهور آوردن و «پدیدار کردن» هستی است با شعر؛ سراییدن، بر ساختن هستی است در یک زبان اصیل، که از دید هایدگر، زبان شعر است در برابر زبان روزمره. شاعر با خلق معانی تخیلی و ابداع ایماژهای نو ابعاد ناشناخته‌ای از هستی را «به دید ما می‌آورد» یعنی «پدیدار» می‌سازد. اندیشیدن هستی کار فیلسوف است و سراییدن هستی کار شاعر. هر دو در کار آشکار ساختن وجود و پدیدار ساختن ابعاد ناپیدای آن هستند. شاعر ساکن قلمروی در زبان است که قادر است حقیقت‌های بیشتری از وجود را آشکار کند چنان که فیلسوف هم در ساحتی همانند مقیم است و به کار آشکارسازی حقیقت سرگرم.

پیش‌تر اشاره کردیم که آلن بدیو شعر را یکی از چهار شرطی می‌دانست که در پدیدارسازی و ایجاد حقیقت نقش مهمی دارند (فوقاً بحث شد)؛

از دیگر شباهت‌های فلسفه و شعر آن است که برخلاف دیگر شاخه‌های دانش، موضوع مشخصی ندارند؛ نه فلسفه موضوع معینی دارد و نه شعر. فلسفه می‌خواهد به آگاهی بر حقیقت اشیا برسد، نه آگاهی بر خود اشیا. آگاهی بر خود شیء کار علوم جزئی است و هر علمی موضوع معینی دارد. شعر نیز می‌خواهد دریافتی ویژه از اشیا ارائه دهد. به این جهت شاعر و فیلسوف هر دو بیرون از دیگر دانش‌ها می‌ایستند.

باری شاعر و فیلسوف هر دو در «رویه ایجاد حقیقت» سهم دارند؛ اولی حقیقت شاعرانه را می‌آفریند و دومی حقیقت فلسفی را؛ حقیقت شاعرانه محصول تجربه شعری است یعنی یک فرایند اندیشیدن تخیلی که مقدماتش را از قیاسات جزئی و

تصورات خیالی و محاکاتی می‌گیرد، اما حقیقت فلسفی مولود استدلال منطقی است و مقدماتش را از تصورات یقینی می‌گیرد. شاعر امری می‌آفریند که به نظر ارسطوئیان تصدیقی و گزاره‌ای نیست، بلکه کاذب است؛ اما فیلسوف چنین می‌انگارد که چون از مقدمات یقینی با استدلال به آن نتیجه می‌رسد به یک حقیقت صادق دست می‌یابد. بنابراین در دو اقلیم فلسفه و شعر دو حقیقت ساخته می‌شود: حقیقت گزاره‌ای با زبان فلسفی و حقیقت شاعرانه با زبان شعر.

۵. فرجام سخن

با توجه به آنچه گذشت «می‌توانیم به طور موجه ادعا کنیم که در مسئله نسبت فلسفه با شعر وارد عصر جدیدی شده‌ایم که از دو جریان کاملاً متمایز می‌شود: یکی از نوع بهره‌گیری هایدگر از شعر (که بدیو در نقد آن می‌گوید «بخیه کردن» فلسفه به شعر) و دیگری از رویکردهای ساختارشکنانه» (Acquisto, 2013:186).

فلسفه محض، جوای معرفت دقیق ریاضیاتی و استدلالی است، ولی آدمی ادراکات و تجارب گنگ و پیچیده‌ای دارد که استدلال بردار نیست و با دقت ریاضیاتی نه تعبیرپذیر است و نه قابل شناخت؛ چرا که حالات روح انسانی و در نتیجه شکل زندگی او پیوسته دستخوش دگرگونی است، ثابت نیست و هر چیزی که ثابت نباشد به محاسبه ریاضیاتی تن نمی‌دهد. بنابراین ترکیبی از فلسفه و شعر شاید بتواند زندگانی نیک را بسازد. خلاصه آن‌که پژوهش فلسفی درباره زندگانی نیک به شعر بیش از ریاضیات شباهت دارد، چرا که زندگانی نیک تنها یک مفهوم هستی‌شناسانه نیست، بلکه بیشتر شاعرانه است. حکمت یا فرزاندگی یا همان خرد عملی^{۲۸} است که ترکیبی از نگرش فلسفی و شاعرانه است ما را به زندگی نیک بیشتر رهنمون می‌شود.

در ایران معاصر تحت تأثیر فلسفه قاره‌ای و به‌ویژه فراگیر شدن اندیشه‌های هایدگر و نظریه ادبی پست‌مدرنیسم، شعر بیش از همیشه در کانون توجه فیلسوفان قرار گرفته است. فلسفه قاره‌ای خویشاوندی نزدیکی با شعر و ادبیات دارد؛ تا آنجا که برخی آن را یک نوع ادبیات عمیق می‌دانند.

پی‌نوشت‌ها

1. Christian Wolf (1679-1754)

۲. نک به کتاب در غیاب عقل: تحلیل انتقادی خردستیزی در ادبیات فارسی. عبدالحمید ضیایی.

تهران: فکرآذین. ۱۳۹۰.

3. καλλιπολις

4. *Poetics* (Latin: *De Poetica*, Greek: *Περὶ ποιητικῆς* : *Peri poietikês* (C 335 BC).

5. ποίησις

6. Der Brenner .

7. Perloff, Marjorie. (2011). *Writing Philosophy as Poetry: Literaryform in Wittgenstein*.

8. Alain Badiou (B 1937) 85 years old.

9. Go, Nicolas. **LES PRINTEMPS DU SILENCE**. Paris: Buchet- Chastel, 2008.

10. Acquisto, Joseph [ed.]. (2013). **THINKING POETRY: PHILOSOPHICAL APPROACHES TO NINETEENTH- CENTURY FRENCH POETRY**.

NewYork: Palgrave Macmilla.

۱۱. موضوع دیگر مقالات این کتاب از این قرار است: خوانش اخلاقی شعر بودلر؛ خوانش شعر مالارمه براساس نظریه مطلق هگل؛ بر اساس سنت فلسفه دکارتی، بر اساس منطق فلسفه قاره‌ای، بر اساس نظریه‌های زبان - شعر - اندیشه (هایدگر، بلانشو-بونفوی)؛ خوانش شعر غنایی براساس

رویکردهای فلسفی همین فیلسوفان؛ این که تغزل با ساختن عینیت به ما امکان می‌دهد در برابر عقل کلیت‌گرا مقاومت کنیم؛ پرسش از عینیت و سیاست در شعر؛ بررسی نسبت زیباشناسی با جامعه در تاریخ شعر مدرن؛ خوانش بودلر بر اساس فلسفه آلن بدیو (مقاله سر ویراستار)؛

12. Bartczak, Kacper & Jakub Mácha. (eds. 2018). **WALLACE STEVENS: POETRY, PHILOSOPHY, AND FIGURATIVE LANGUAGE**. Edited by Piotr Stalmaszczyk. Berlin: Peter Lang. 2018. Vol 13.
13. Kiesow. Karl-Friedrich. (2018). "The Kinship of Poetry and Philosophy: Reflections on W. Stevens and P. Weiss". in **WALLACE STEVENS: POETRY PHILOSOPHY, AND FIGURATIVE LANGUAGE**. Edited by Kacper Bartczak & Jakub Mácha. Berlin: Peter Lang. 2018. Vol. 13. (pp. 47-60).
14. Childs, Donald J. (2001). **FROM PHILOSOPHY TO POETRY : T.S ELIOT'S STUDY OF KNOWLEDGE AND EXPERIENCE**. Publisher New York : Palgrave 2001.
15. Christian Doumet. (2010). **LA DÉRAISON POÉTIQUE DES PHILOSOPHES**. Paris: Stock
16. Bambach, Charles & Theodore George (Eds 2019). **PHILOSOPHERS AND THEIR POETS: REFLECTIONS ON THE POETIC TURN IN PHILOSOPHY SINCE KANT**. SUNY Press , 2019.
17. poésophique .
18. Pinson, Jean-Claude & Pierre Thibaud . (1997). **POÉSIE & PHILOSOPHIE**. Farrago
19. philopoet .
20. poesopher .
21. philopoetry .
22. poesophy .

۲۳. خود ابن سینا با آن که مشی فلسفی اش ارسطویی بود، اما اندیشه افلاطونی فرود آمدن روح الهی در قفس تن را در قصیده عینیه مشهورش به نظم درآورد؛

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرَقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعٍ

۲۴. درباره لقب حکیم در شعر فارسی و فهرست جامع شاعرانی که در تاریخ ادبیات، حکیم لقب گرفته‌اند نک. مقاله «تأملی بر لقب حکیم در شعر فارسی». مرضیه اسماعیل‌زاده مبارکه، و محسن محمدی فشارکی (۱۴۰۰ ش).

25. Yves Jean Bonnefoy (1923-2016).

۲۶. عمریست گوش خلق زافسون ما و من / انباشته است پنبه و جای سخن تهی‌ست (بیدل)

تا کی غرور انجمن‌آرائی زبان / گردن مکش چو شمع برعنائی زبان (بیدل)

خارج نوای ساز نفس چند زیستن / بر دل مبند تهمت رسوائی زبان (بیدل)

اهل سخن غریب جهان حقیقت‌اند / باید گریست برغم تنهایی زبان (بیدل)

27. Heidegger, Martin. (1942). Hölderlin's hymn "Remembrance"

28. Phronesis .

منابع

اورگارد، سورن، گیلبرت، پل، و استیون، بروو (۲۰۱۳). *درآمدی بر متافلسفه*. ترجمه مهدی رعنائی (۱۳۹۸). تهران: ترجمان.

دومیه، کریستیان (۲۰۱۰). *جنوح الفلاسفة الشعری*. ترجمه ریتا خاطر (۲۰۱۳). بیروت: بیت النهضة.

روزن، استنلی (۱۹۹۳). *ستیز شعر و فلسفه: پژوهش‌هایی در اندیشه باستان*. ترجمه غلامرضا اصفهانی (۱۳۹۸). تهران: شب‌خیز.

سارتر، ژان پل (۱۹۴۷). *ادبیات چیست؟* ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی (۱۳۵۲). تهران: زمان.

سایمون، اد. (۲۰۲۱). «وینگشتاین در نهایت یک شاعر بود». ترجمه محمدابراهیم باسط.

ترجمان؛ ۲۶ اسفند ۱۴۰۰ ش. دسترسی در این نشانی

<<https://tarjomaan.com/neveshtar/10485/>>

غزالی، أبو حامد محمد (ف ۵۰۵ ق). *إحياء علوم الدين*. محقق: عبدالرحیم بن حسین حافظ

عراقی. بیروت: دار الكتاب العربی. [بی تا].

منابع

- Acquisto, Joseph [ed.] (2013) THINKING POETRY: PHILOSOPHICAL APPROACHES TO NINETEENTH- CENTURY FRENCH POETRY. New York: Palgrave Macmillan.
- Badiou, Alain. (1998). MANIFESTO FOR PHILOSOPHY. SUNY Press.
- Badiou, Alain. (2008). CONDITIONS. Trans. Steven Corcoran. London: Continuum. [Originally published in French as CONDITIONS, 1992].
- Bambach, Charles & Theodore George. (Eds 2019). PHILOSOPHERS AND THEIR POETS: REFLECTIONS ON THE POETIC TURN IN PHILOSOPHY SINCE KANT. SUNY Press, 2019
- Bonnefoy, Yves. (2010). "Foreword: Ending the Mission, Inaugurating the Pact." In TWENTIETH CENTURY FRENCH POETRY: A CRITICAL ANTHOLOGY. By Hugues Azérad and Peter Collier. (xix-xxv)
- Childs, Donald J. (2001). FROM PHILOSOPHY TO POETRY : T.S. ELIOT'S STUDY OF KNOWLEDGE AND EXPERIENCE. Publisher New York : Palgrave
- Christian Doumet. (2010). JONUH AL FALĀSEFAT AL SHE'RI. Ritā Khāter (Tr). Beirut: Beyt al Nahzat Publication. 2013 AH. [in Arabic].
- Elson, Christopher & Garry Sherbert. (2017). IN THE NAME OF FRIENDSHIP: DEGUY, DERRIDA AND SALUT. Brill
- Fishman, Daniel. (2013). NIETZSCHE'S REVALUATION OF PHILOSOPHY AND POETRY Honors thesis, Duke. University. Retrieved from <https://hdl.handle.net/10161/6814>.
- Ghazzālī, Abu Hāmed. (505 Ah.). EHYĀ' AL U'LOOM. Edited by 'Abdu-al Rhim Hāfiz 'Eraqi. Beirut: Dār al-Ketāb al-A'rabi Publication. nd. [In Arabic]
- Go, Nicolas. (2008). LES PRINTEMPS DU SILENCE. Paris: Buchet- Chastel.

- .Heidegger, Martin. (1942). HÖLDERLIN'S HYMN "REMEMBRANCE".
Translated by William McNeill and Julia Ireland. Bloomington: Indiana
.University Press. 1996.
- Hetteche, Matt and Corey Dyck. (2019). "Christian Wolff" in THE
STANFORD ENCYCLOPEDIA OF PHILOSOPHY. (Winter 2019 Edition),
= Edward N. Zalta (ed.), URL
<<https://plato.stanford.edu/archives/win2019/entries/wolff-christian/>>.
- Kiesow. Karl-Friedrich. (2018). "The Kinship of Poetry and
Philosophy: Reflections on W. Stevens and P. Weiss". in WALLACE
STEVENS: POETRY, PHILOSOPHY, AND FIGURATIVE LANGUAGE.
:Edited by Kacper Bartczak & Jakub Mácha. BerlinPeter Lang. 2018.
Vol. 13. (pp. 47-60).
- Moore, G. E. (1953). SOME MAIN PROBLEMS OF PHILOSOPHY. London:
George Allen and Unwin.
- Overgaard, Søren, Gilbert, Paul, Burwood, Stephen. (2013). DAR ĀMADI
BAR METĀ FALSAFEH. MEHDI RA'NAEEI .(Tr). Tehran: Tarjomān
Publication. 1398 AH. [in Persian].
- Perloff , Marjorie. (1996). WITTGENSTEIN'S LADDER: POETIC
LANGUAGE AND THE STRANGENESS OF THE ORDINARY. University of
Chicago Press. ISBN 978-0-226-66058-5.
- Perloff , Marjorie. (2011). "Writing Philosophy as Poetry: Literary
form in Wittgenstein", in WittgensteinIN THE OXFORD HANDBOOK
OF WITTGENSTEIN, Edited by Oskari Kuusela and Marie
McGinn. OxfordUniversity Press. 2011.
- Pinson, Jean-Claude & Pierre Thibaud. (1997). POÉSIE &
PHILOSOPHIE. Farrago.
- Rosen, Stanley. (1993). SETIZ-E SHE'R VA FALSAFEH: PAZHOOHESHĀEEI
DAR ANDISHE-YE BĀSTĀN. Tehran: Shabkhiz Publication. 1398 AH. [in
Persian].
- Sartre, Jean-Paul. (1947). ADABYYĀT CHIST? Abol Hassan Najafi &
Mostaf āRhaimi. (Tr). Tehran: Zamān Publication 1352 AH. [in Persian].
- Simon, Ed. (2021). "Wintgonestīn dar nahāyat yek sha'er Bood"
Mohammad Ibrāhīm Bāset (Tr). Tarjomān. Esfand, 1400 .AH
<<https://tarjomaan.com/neveshtar10485>>[in Persian].

- Simon, Ed. (2021). "The World Is All That Is the Case " Millions, August 11 The indispensable literary site": The New York Times".The New York Times <<https://themillions.com/2021/08/the-world-is-all-that-is-the-case.html#comments>>
- Stalmaszczyk , Piotr. (2018). WALLACE STEVENS: POETRY, :PHILOSOPHY, AND FIGURATIVE LANGUAGE. Edited by BerlinPeter Lang. 2018. Vol. 13. (pp. 47-60).
- Wittgenstein, Ludwig. (1984). CULTURE AND VALUE. University of Chicago Pres.
- Yerington, W. (1928). "Poetry and Freedom". In THE SEWANEE REVIEW, 36 (1), 3–8. <http://www.jstor.org/stable/27534227>.